

## فرضیه‌ها در دعوت از امام رضا علیه السلام به مرو

رضا وطن دوست<sup>۱</sup>

### چکیده

موقعیت پیش آمده برای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مقایسه با دیگر امامان از ویژگی خاصی برخوردار است؛ زیرا در میان این خاندان بعد از امام علی علیه السلام تنها برای آن حضرت بود که شرایط ورود به دستگاه خلافت پیش آمد، همین عامل بود که هم موقعیت آن حضرت را ممتاز کرد و هم پرسش‌های بسیاری را سبب شد. یکی از این پرسش‌ها این است که آیا عامل دعوت آن حضرت به ایران، شخص مأمون بود یا فضل بن سهل؟ و در هر دو صورت، آیا هدف آنها از این اقدام، خدمت به دین و تقویت فرهنگ شیعی بود، یا اقدام آنها نقشه‌ای مزورانه به شمار می‌آمد که هر یک برای رسیدن به مقاصد خود، آن را طراحی کردند و به اجرا گذاشتند؟

با توجه به فرضیه‌های متفاوت که در این باره وجود دارد، این پژوهش بر آن است، نخست فرضیه‌های موجود را مطرح و با ذکر دلایل تبیین نماید، سپس آنچه نقدپذیر است نقد کند و این احتمال را که آمدن امام رضا علیه السلام به مرو با دعوت شخص مأمون بوده و وی اهداف سیاسی در سر داشته است، با ذکر دلایل محکم و قراین تاریخی اثبات نماید. **کلید واژه‌ها:** دعوت امام رضا علیه السلام، مأمون، فضل بن سهل، چرایی آوردن امام علیه السلام به مرو، حکومت عباسی.

۱. پژوهشگر بنیاد پژوهش‌های اسلامی و مدرّس حوزه و دانشگاه.

## مقدمه

در اینکه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به ایران آمد و آمدن آن حضرت با اکراه و اجبار دستگاه خلافت عباسی بود، حرفی نیست، اما این پرسش مطرح است که آیا اصرار بر آمدن آن حضرت به ایران، فکر شخص مأمون بود یا فکرو وزیر اعظمش، فضل بن سهل؟ در این باره چهار فرضیه وجود دارد که در این پژوهش با آنها آشنا خواهیم شد، اما پیش از ذکر این فرضیه‌ها و نقد یا تأیید آنها شایان یادآوری است که هرچند بسیاری از این فرضیه‌ها به صورت پراکنده در نوشته‌های دیگران آمده است، این پژوهش توانسته تمام فرضیه‌ها در این باره را یک جا و همراه با نقد و نظریه‌پردازی کند و آنها را در معرض داوری خوانندگان محترم قرار دهد.

### احتمال نخست: ابتکار فضل بن سهل

یکی از احتمال‌های جدی که درباره دعوت امام رضا علیه السلام به مرو مطرح می‌باشد، این است که برخی می‌گویند: این اقدام با ابتکار فضل بن سهل بوده است، اما درباره اینکه آیا او در ابتکار خود، صادق بوده یا فکری شیطانی در سر داشته است، دو فرضیه متفاوت ارائه شده که به اختصار تحلیل و سپس نقد می‌گردد.

### الف: ابتکار توأم با صداقت

از جمله کسانی که دعوت امام رضا علیه السلام را از ابتکارهای فضل بن سهل دانسته است، جرجی زیدان، دانشمند مشهور لبنانی است. او عقیده دارد که فضل بن سهل، فردی شیعی بوده و روی اعتقادی که به امام رضا علیه السلام داشته است، نزد مأمون می‌رود و از او می‌خواهد برخلاف پدران خود که با آل علی بدرفتاری می‌کردند، با علویان و از جمله علی بن موسی الرضا علیه السلام به ملایمت رفتار کند و آن حضرت را به ایران فراخواند و خلافت یا ولایتعهدی خویش را به وی وانهد.

ایشان بر این عقیده است که مأمون، هرچند در دل، راضی به این کار نبود، اما چون

تحت تأثیر مدیریت فضل ایرانی بود، پیشنهاد وی را پذیرفت و بر طبق خواسته او عمل کرد (زیدان، ۱۳۷۳: ۷۹۸).

از نقل شیخ صدوق چنین برداشت می شود که ایشان نیز این احتمال را تأیید کرده و به نقل از خود فضل بن سهل چنین آورده است:

پس از پیروزی مأمون بر برادرش امین و استقرار حکومت او در خراسان، یکی از دوستان فضل در اشاره به قدرت و تأثیر او در انتقال قدرت، وی را تحسین کرد و گفت: همان طور که ابومسلم توانست قدرت را از خاندان بنی امیه به عباسیان انتقال دهد، شما نیز توانستید قدرت را از برادری به برادر دیگر انتقال دهید. فضل در ابراز شادمانی از کار انجام شده و توانمندی خود گفت:

«إتَى أَحْوُلَهَا مِنْ قَبِيلَةٍ إِلَى قَبِيلَةٍ؛ ثُمَّ أَشَارَ إِلَى الْمَأْمُونِ بَأَن يَجْعَلَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيَّ عَهْدِهِ فَبَايَعَهُ»؛ من حکومت را از قبیله ای به قبیله ای دیگر انتقال دادم؛ سپس به مأمون اشاره کرد که او علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد و با او بیعت کرد (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱/۱۷۶).

برخی در تأیید این فرضیه که فضل بن سهل، در پیشنهاد خلافت به امام رضا علیه السلام صداقت داشته تا آنجا پیش رفته اند که می گویند: قتل فضل توسط مأمون، به دلیل شدت محبت وی به خاندان عصمت و طهارت بوده است (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۱۸).

### نقد این احتمال

هرچند این احتمال که آوردن امام رضا علیه السلام به ایران و وارد ساختن آن حضرت به دستگاه خلافت عباسی، به عنوان یک فرض، قابل طرح است و برخی نیز برای آن دلایلی یاد کرده اند، اما قراین و شواهدی وجود دارد که صحت این احتمال را مخدوش می کند: نخست اینکه در شیعه بودن فضل، تردید جدی وجود دارد و در تاریخ، این موضوع که او شیعه بوده ثابت نشده است. افزون بر اینکه در منابع اصیل شیعی، شیعه نبودن وی تأیید می گردد. شیخ مفید در کتاب الارشاد به نقل از حسن بن محمد آورده که وقتی فضل بن سهل از نزد مأمون بیرون آمد، با ابراز ناراحتی از پیشنهاد خلافت به امام رضا علیه السلام

گفت:

«فما رأيتُ خلافةَ قطّ كانت أضيعَ منها، إنّ أمير المؤمنين يتفصّى منها و يعرضها على عليّ بن موسى و عليّ بن موسى يرفضها و يأبى»؛ تا کنون خلافت را به این اندازه بی ارزش ندیده بودم. امیرالمؤمنین خلافت را از خود دور می کرد و به علی بن موسی [الرضا علیه السلام] عرضه می داشت و علی بن موسی [الرضا علیه السلام] آن را رد و از پذیرش آن خودداری می کرد (مفید، ۱۴۱۴: ۲/ ۲۶۰).

شیخ مفید در ادامه این جریان در باره ولایتعهدی امام رضا علیه السلام می نویسد: چون مأمون تصمیم گرفت ولایتعهدی خود را به امام رضا علیه السلام و انهد، فضل بن سهل را طلبید و او را از تصمیم خود آگاه کرد، و به او دستور داد تا با برادرش حسن بن سهل نیز در این باره گفت و گو کند و مقدمات انتقال خلافت به آن حضرت را فراهم آورند. فضل نزد برادرش حسن رفت و موضوع را با او در میان گذاشت؛ اما طولی نکشید که هر دو نزد مأمون برگشتند. حسن بن سهل، خطیر بودن این کار را به مأمون هشدار داد و به او گفت: بدانید که با این اقدام، برای همیشه خلافت از خاندان شما بیرون خواهد رفت. ناگفته روشن است این دو ماجرا که شیخ مفید آن را روایت کرده، ثابت می کند که فضل بن سهل به واگذاری خلافت به امام رضا علیه السلام چندان تمایل نداشته است، تا چه رسد به اینکه دعوت امام رضا علیه السلام به ایران و ورود آن حضرت به دستگاه خلافت عباسی به پیشنهاد او بوده باشد.

شهید مطهری نیز این احتمال را که فضل بن سهل شیعه بوده و امام رضا علیه السلام را به عنوان امام قبول داشته است، فرضی دور از واقع دانسته، می گوید:

«این حرف قابل قبول نیست که فضل بن سهل ذوالریاستین شیعی بوده و از روی اخلاص و ارادتی که به امام رضا علیه السلام داشته است، به چنین کاری دست زده باشد؛ زیرا این فرض با تاریخ تطبیق نمی کند. اگر فضل چنان صمیمی می بود و می خواست تشیع را برتستن پیروز کند، عکس العمل امام رضا علیه السلام در مقابل ولایتعهدی این جور نبود که بود، بلکه در روایات شیعه، این مطلب آمده است که امام رضا علیه السلام بیشتر از آنکه با مأمون

مخالف بود، با فضل مخالف بوده است و وی را خطری جدی می‌دانست و گاهی به مأمون نیز هشدار می‌داد و می‌گفت: از او بترس، او و برادرش بسیار خطرناک‌اند (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۸/۱۲۱).

**دلیل دوم:** با این فرض که فضل بن سهل شیعه باشد و دعوت امام رضا علیه السلام به ایران به پیشنهاد او بوده، باید آن حضرت برای انتقال خلافت از خاندان عباسی به علوی‌ها، با فضل بن سهل همکاری می‌کرد و پیشنهاد مأمون را مبنی بر تفویض خلافت نیز می‌پذیرفت. اینکه آن حضرت، خلافت را قبول نکرد و ولایتعهدی را آن‌هم با تهدید از سوی مأمون و مشروط بر اینکه در امور حکومت دخالت نکند، پذیرفت، خود، دلیلی بر نادرستی این احتمال است.

**دلیل سوم:** اگر دعوت از امام رضا علیه السلام به ایران و تفویض خلافت به آن حضرت، به ابتکار فضل بوده باشد، باید آن حضرت جانب فضل را می‌گرفت و با وی اظهار دوستی می‌کرد، در حالی که تاریخ و روایات حاکی از این است که تنفر امام رضا علیه السلام نسبت به فضل بیش از تنفر آن حضرت به مأمون بود. از این رو، در مواردی که میان فضل و مأمون اختلاف پیش می‌آمد، آن حضرت طرف مأمون را می‌گرفت تا فضل. نمونه زیریکی از این نمونه‌هاست که چنین آمده:

روزی فضل بن سهل و هشام بن ابراهیم نزد امام رضا علیه السلام آمدند و به آن حضرت اظهار دوستی کردند و گفتند: خلافت حق شماسست، عباسی‌ها حق شما را غصب کرده‌اند. اگر موافق باشید، ما مأمون را می‌کشیم، سپس با شما به عنوان خلیفه بیعت می‌کنیم. امام برآشفته و پیشنهاد آنها را رد کرد. وقتی آنان با مخالفت امام روبه‌رو شدند، از ترس اینکه قضیه لو برود، بی‌درنگ نزد مأمون رفتند و گفتند: ما نزد علی بن موسی رفتیم و برای امتحان او این موضوع را با او در میان گذاشتیم تا ببینیم او نسبت به شما حسن نیت دارد یا نه. دیدیم که او حسن نیت دارد (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱/۱۷۷).

دلایل یادشده حاکی از آن است که دعوت امام رضا علیه السلام به ایران و ورود آن حضرت به دستگاه خلافت عباسی، نمی‌تواند با ابتکار فضل بن سهل باشد، و اگر او درباره آمدن

آن حضرت به مرو پیشنهادی داشته، صادقانه و از سرِ محبت به خاندان عصمت نبوده است. افزون بر اینکه قراین و شواهد حاکی از آن است که او با قدرت سیاسی امام رضا علیه السلام و تفویض خلافت به آن حضرت موافق نبوده است.

### ب: ابتکار توأم با خیانت

فرضیه دیگری که در اینجا می توان طرح کرد، این است که گفته شود، فضل بن سهل، نه شیعه بوده و نه طرفدار امام رضا علیه السلام، بلکه او هرچند به عنوان فردی مسلمان با خلافت عباسی همکاری می کرد، ولی بر عقاید قبلی خود، یعنی آیین مجوس باقی بود. او نه برای رضای خدا و نه برای حفظ احترام به خاندان علوی و برگرداندن حق خلافت به این خاندان، بلکه برای تضعیف پایه های حکومت عباسی که به عنوان حکومتی اسلامی و عربی شناخته می شد، به چنین اقدامی دست زده است.

توضیح مطلب آنکه فضل، پیش از آنکه در اندیشه تقویت اسلام و حاکمیت امام رضا علیه السلام باشد، در اندیشه حفظ باورهای آیین مجوسی و کشور خود، ایران بوده، می خواست ایران را از دنیای اسلام جدا کند و حاکمیت از دست رفته ایران را دوباره به کشورش بازگرداند. از این رو، اگر نقشه او عملی می شد، خطرش بیشتر از خلافت خود مأمون بود؛ چراکه مأمون هرچه بود یک مسلمان عرب زبان بود و می خواست اقتدار عربیت و حاکمیت اسلام را حفظ کند.

فضل با شناختی که از هم وطنان مسلمان خود داشت، به این نتیجه رسیده بود که در حال حاضر، ایرانیان، مخالفت آشکار و مبارزه بر ضد حکومت اسلامی را بر نمی تابند، و خوب فهمیده بود که اگر او اسمی از مبارزه با اسلام و حکومت اسلامی به زبان آورد، با او مخالفت خواهند کرد. او که سخت در حکومت عباسی نفوذ داشت و در تصمیم های مأمون تأثیرگذار بود، با خود اندیشید که با ترفندی نرم و حرکتی خزنده، زمینه برکناری مأمون را فراهم آورد و توسط مردی که نزد مأمون وجهه ای داشت، کار او را تمام کند. از این رو، نقشه تفویض خلافت به امام رضا علیه السلام را طراحی کرد. او می خواست از طریق خود مأمون، آن حضرت را روی کار آورد و پس از انتقال قدرت، از داخل و خارج، مشکلاتی را

فراهم کند و حکومت امام را با آن مشکلات مواجه سازد تا زمینه بازگشت ایران به دوره پیش از اسلام، یعنی دوره زردشتی‌گری فراهم آید (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۸/۱۲۰).

### احتمال دوم: ابتکار مأمون

یکی از احتمالات، دعوت امام رضا علیه السلام به ایران و ورود آن حضرت به دستگاه خلافت عباسی، به ابتکار خود مأمون بوده است، نه فضل بن سهل. اگر این فرضیه درست باشد، باید دید آیا مأمون در طرح این ابتکار و اجرای آن، صداقت و نیت خدمت به آل علی علیهم السلام داشته، یا اینکه فکری شیطنانی در سر می‌پرورانده است. بر این اساس، دو احتمال متفاوت ابراز شده که جداگانه و به اختصار بیان می‌گردد:

### الف: صداقت ابتدایی مأمون

برخی می‌گویند: مأمون، برخلاف دیگر حاکمان عباسی، مردی دانا و پاک سرشت بوده و هیچ دلبستگی به قدرت و حکومت نداشته است. از این رو، او همواره در این اندیشه بود که خلافت را به صاحب اصلی خود، یعنی خاندان بنی‌هاشم برگرداند. در پی این اندیشه بود که نذر کرد، اگر در کشمکش قدرت و در مصاف با برادرش امین، فایق آید و خلافت را که ارث پدرش هارون بود، در اختیار بگیرد، خلافت و قدرت سیاسی را به افضل بنی‌هاشم که در آن زمان امام رضا علیه السلام بود، وانهد. پس از تحقق مفاد این نذر بود که او امام رضا علیه السلام را به ایران فراخواند و خلافت را به آن حضرت پیشنهاد داد، ولی چون امام، از پذیرش خلافت خودداری کرد، ولایتعهدی خود را به آن حضرت وانهاد.

شخصیت‌هایی بزرگ و متشخص همچون: شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۴: ۲/۲۶۱ - ۲۶۲)، و ابوالفرج اصفهانی (اصفهانی، ۱۳۸۵: ۳۷۵)، از جمله کسانی‌اند که این احتمال را مطرح کرده، می‌گویند: مأمون از همان ابتدای امر، نسبت به امام رضا علیه السلام سوء قصد نداشت، بلکه او در ابتدا صادق بود و نیتی خدایسنده نداشت، ولی در ادامه، تغییر عقیده داد و به لحاظ قبضه کردن قدرت، از تصمیمی که گرفته بود، پشیمان شد (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۸/۱۱۹).

از نوشته برخی مورخان مانند طبری (طبری، ۱۳۵۲: ۷ / ۱۸۸)، ابن اثیر (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۶ / ۳۲۶)، مسعودی (مسعودی، ۱۴۰۴: ۳ / ۴۱۷) و سیوطی (سیوطی، بی تا: ۳۳۳) نیز چنین فهمیده می شود که این تصمیم مأمون ناشی از گرایش های شیعی و حق گرایی او بوده است. اینان می گویند: همین که مأمون به حکومت دست یافت، در میان فرزندان عباسیان و آل علی علیه السلام کسی را برتر، پرهیزکارتر، داناتر و شایسته تر به امر حکومت از علی بن موسی الرضا علیه السلام ندید. از این رو تصمیم گرفت حکومت را به صاحب اصلی آن بازگرداند.

خبرریان بن الصلت تأییدی بر این مطلب است که می گوید:

پس از آنکه مأمون، ولایتعهدی خود را به امام رضا علیه السلام تفویض کرد، این مسئله در میان مردم مشهور شد که مأمون تحت تأثیر افکار و زیرش فضل بن سهل واقع شده است و اوست که مأمون را بر آن داشته تا خلافت یا ولایتعهدی خود را به آن حضرت تفویض کند.

آنگاه که این خبر به گوش مأمون رسید، در نیمه شبی مرا احضار کرد و از من پرسید: این چه حرف هایی است که سرزبان مردم افتاده و می گویند: آوردن علی بن موسی الرضا علیه السلام به ایران و تفویض ولایتعهدی به آن حضرت نقشه فضل بوده است! به خدا این چنین نیست که مردم می گویند و واقعیت چیزی دیگر است که اینک تو را از آن آگاه می سازم. چیزی از مرگ پدر ما هارون نگذشته بود که برادرم امین مرا به دارالخلافه احضار کرد، ولی من دستور او را اجابت نکردم و از رفتن به دارالخلافه امتناع کردم. همین که او از امتناع من آگاه شد، بی درنگ به علی بن عیسی بن ماهان دستور داد تا به خراسان آید و مرا کت بسته به بغداد ببرد و به او تحویل دهد.

آنگاه که از این دستور امین آگاه شدم، برای دفاع از خود، به هرثمه بن اعین، والی سیستان و کرمان متوسل شدم و از او کمک خواستم و این موجب گردید که علی بن عیسی در اجرای نیت امین درباره من ناکام بماند و عقب نشینی کند.

هرچند از این نقشه امین ضرری به من نرسید، ولی از طرف دیگر، صاحب السریر،



عَلَم طغیان برضد من برافراشت و اغلب شهرهای خراسان را به تصرف خود درآورد. این در حالی بود که نه قدرتی مالی داشتم و نه نیرو و توان انسانی تا بتوانم با دشمنان خود، مقابله کنم، و بدتر از همه آنکه سپاهیان من، گرفتار رعب و وحشت مضاعفی شده بودند.

در خلال این ماجراها که اوضاع سیاسی برضد من روی کرده و دنیا در نظرم تیره و تار گشته بود، وضعیت من چنان رقت بار بود که تصمیم گرفتم به پادشاه کابل پناهنده شوم، اما با خود گفتم، به دلیل اینکه حاکم کابل، مردی غیر موحد و کافر است، بیم آن می‌رود که وی از سوی امین تطمیع شود و او در قبال دریافتی‌ها مرا به امین تحویل دهد. چون تمام راه‌ها را بر روی خود بسته دیدم، به درگاه خدا توبه کردم و از او کمک خواستم و عهد کردم که اگر خدا ناملاطمتی‌های پیش آمده را از پیش پای من بردارد و ریاست و خلافت را به من بازگرداند، امر خلافت را به موضعی برگردانم که خود او مقرر فرموده است.

پس از این پیمان بود که در خود، قوت قلبی احساس کردم و طاهر بن حسین بن مصعب، معروف به ذوالیمینین را با سپاهی فراوان واداشتم تا به سوی علی بن عیسی بن ماهان حرکت کند و با او به مقابله بپردازد. او دستور مرا اطاعت کرد و بر سپاه امین حمله آورد و بر آنان فایق آمد (عطاردی، ۱۴۰۶: ۶۲/۱). پس از آن، هرثمه بن اعین را به سمت رافع بن لیث فرستادم که او نیز وی را از پای درآورد و بر سپاهش پیروز شد. سپس وی را مأمور فرونشاندن اغتشاشات داخلی به رهبری صاحب السریر کردم که او در این عرصه نیز موفق گردید.

چون پیوسته کارم قوت گرفت و با یاری خدا در دو جبهه داخلی و مبارزه با امین پیروز شدم و بر اوضاع مسلط گشتم، من نیز به عهد خود وفا کردم و میثاقی را که با خدایم بسته بودم، لازم شمردم. از این رو، تصمیم گرفتم تا مقام خلافت در جامعه مسلمانان را به ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام پیشنهاد کنم، لیکن چون آن حضرت از قبول خلافت امتناع کرد، ناگزیر ولایتعهدی خودم را به آن حضرت وانهادم (بابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱۶۲/۱ - ۱۶۴؛ عبد القادر، بی تا: ۸۴ - ۸۶).

مأمون در دفاع از این پیمان، در پاسخ به کسانی که در امر واگذاری قدرت به امام رضا علیه السلام با وی مخالفت می‌کردند، گفت:

«إني عاهدتُ اللهَ أننى إن ظفرتُ بالمخلوعِ أخرجتُ الخلافةَ إلى أفضلِ آلِ أبى طالب، وما أعلمُ أحداً أفضلَ من هذا الرجلِ على وجهِ الأرضِ؛» من با خدا عهد کرده‌ام که اگر بر امین ظفریابم، خلافت را به فردی که در خاندان ابی طالب بهترین است، وانهم، و در حال حاضر در روی زمین، هیچ کس را که عالم‌تر از این مرد [امام رضا علیه السلام] باشد، نمی‌شناسم (امین، بی تا: ۱۶/۲؛ اصفهانی، ۱۳۸۵: ۳۷۵).

### نقد این احتمال

در نقد این احتمال، شواهدی وجود دارد که نادرستی آن را ثابت می‌کند:

۱. با شناختی که تاریخ از مأمون و خشونت‌های وی سراغ دارد تا آنجا که برای در اختیار گرفتن قدرت، به قتل برادرش امین رضایت داد، این احتمال که او از همان آغاز تصمیم داشت از قدرت دست بردارد و آن را به آل علی وانهد، بعید به نظر می‌رسد.

۲. اگر مأمون در این اقدام، صداقت داشت و مصمم بود برای عمل به نذر خود، خلافت را به فرزندان علی واگذار کند، می‌باید پس از پیروزی بر برادرش امین، از همان آغاز، به نذر خود عمل می‌کرد، در حالی که از زمان قتل امین تا زمان پیشنهاد خلافت و تفویض ولایتعهدی به امام رضا علیه السلام، حدود دو سال و اندی سپری شده بود و او در این مدت، از نذر خود، سخنی به میان نیاورده بود و به حقانیت خاندان علوی و شایستگی آنها برای تصدی خلافت اقرار نکرده بود. او زمانی به این مسئله دامن زد و آن را سرزبان‌ها انداخت که به دلیل مخالفت سراسری مردم به ویژه عباسیان، در انزوای کامل قرار داشت و از آینده حکومت خود، بیمناک بود.

۳. اگر مأمون به راستی نذر کرده بود که پس از پیروزی بر امین، خلافت را به آل علی علیه السلام وانهد و او به نذری که کرده بود، به عنوان یک حکم الهی اعتقاد داشت، باید

۱. منظور از مخلوع، امین فرزند هارون است.

پرسید: آیا مأمون با تفویض ولایتعهدی به جای خلافت، به نذر خود عمل کرد و این تکلیف از گردن وی ساقط شد؟ معلوم است که با این کار تکلیف از گردن مأمون ساقط نمی‌شود؛ چراکه آنچه مأمون نذر کرده بود، به انجام نرسید و آنچه در ظاهر صورت گرفت، منظور او نبود.

### ب: نقشه حيله گرانه

احتمالی که از دیگر احتمال‌ها معروف‌تر بوده و قریب به اتفاق تاریخ‌دانان شیعه بر این احتمال اصرار دارند، این است که هرچند مأمون به تشیع تمایل داشته، اما او فردی بسیار قدرت‌طلب و انسانی حيله‌گر بوده است. اینکه او امام رضا علیه السلام را به مرو دعوت کرد و مقام ولایتعهدی خویش را به آن حضرت وانهاد، همه آنها نقشه و سیاست بود. وی به منظور تثبیت پایه‌های حکومت خود، چنین نقشه‌ای را طراحی کرد و آن را به اجرا گذاشت. اینک در ادامه، مهم‌ترین دلایل و شواهدی که این احتمال را تقویت می‌کند، به اختصار یادآور می‌شویم.

### ۱. کاهش تنش‌ها با حکومت

شرایط حاکمیت مأمون در چند سال نخست حکومتش به گونه‌ای بود که جز نزدیک شدن به خاندان علوی‌گزیری نداشت؛ زیرا افزون بر بازماندگان اموی و طرفداران امین که سخت با مأمون مخالف بودند، گروه دیگری نیز به نام علویان بودند که همواره با دستگاه خلافت سرستیز داشتند.

مأمون در صدد این بود که راهی برگزیند تا از مخالفت علویان مصون بماند و از میزان دشمنی آنها با وی کم شود. از این رو تصمیم گرفت امام رضا علیه السلام را به خراسان فراخواند، آن حضرت را در دستگاه خلافت داخل کند تا به این وسیله از دشمنی علویان کاسته شود و تضاد آنان با دستگاه خلافت به پایین‌ترین حد برسد.

مأمون در نامه‌ای به عباسیان که به تفویض خلافت به خاندان علوی اعتراض داشتند، به آنان اطمینان داد که هرگز خلافت را به آل علی انتقال نخواهد داد. او در

بخشی از نامه خود، چنین آورده است:

«قد كان هذا الرجل مُستتيراً عتياً يدعوالى نفسه فأزدنا أن نجعله وليّ عهدنا ليكون دعاًؤه لنا وليعتريف بالملك والخلافة لنا»؛ این مرد به صورت پنهان مردم را به سوی خود فرامی خواند، و من خواستم وی را ولیعهد خود قرار دهم تا دعوتش برای ما باشد و به سلطنت و خلافت ما اقرار کند (عطاردی، ۱۴۰۶: ۱/ ۹۶).

## ۲. ترور شخصیت امام

یکی از اهداف مأمون در دعوت از امام رضا (علیه السلام) به ایران و وارد ساختن آن حضرت به دستگاه خلافت، این بود که تلاش کرد تا به مردم بقبولاند، اگر آن حضرت تاکنون تارک دنیا بوده و از حکومت فاصله گرفته است، به این دلیل بوده که دست امام از حکومت کوتاه بود، اما اکنون که زمینه فراهم شده و به دستگاه خلافت راه یافته، ملاحظه می کنید که چگونه غرق در دنیا و حکومت شده است.

او می خواست با تحمیل خلافت بر آن حضرت، از منزلت معنوی امام کاسته شود و اعتقاد مردم به آن حضرت ضعیف و اعتمادشان سلب گردد؛ چراکه خلافت در نگاه مردم، نوعی آلودگی تلقی می شد و هرکس وارد عرصه همکاری با دستگاه خلافت می گشت، از چشم مردم می افتاد و موقعیت معنوی و اجتماعی خود را از دست می داد. مأمون در بخشی از نامه خود به عباسیان نیت خود را چنین آشکار کرده، می گوید:

«فأزدنا أن نجعله وليّ عهدنا.... وليعتقد فيه المفتنون به أنه ليس مما ادعى في قليل ولا كثير»؛ خواستیم او را ولیعهد خود قرار دهیم... تا شیفتگانش از وی روی گردانند و باور کنند که او از آنچه ادعا داشت، نه کم و نه زیاد هیچ ندارد (بحرانی، ۱۴۱۵: ۷/ ۱۴۱).

امام رضا (علیه السلام) که خوب به این نقشه مأمون آگاه بود، خطاب به وی فرمود:

«ثريد بذلك أن يقول الناس إنَّ عليَّ بن موسى الرضا لم يزهده في الدنيا بل زهدت الدنيا فيه، ألا ترون كيف قبل ولاية العهد طمعاً في الخلافة»؛ تومی خواهی با این اقدام، چنان بنمایی که مردم بگویند: علی بن موسی الرضا نیست که به دنیا روی نیاورده، بلکه این دنیا است که از او روی برتافته، آیا نمی بینید که اکنون چگونه به طمع خلافت،

ولایتعهدی را پذیرفته است! (ابن بابویه، ۱۴۱۷: ۱۲۶).

### ۳. محدود ساختن امام با نظارت بر او

پیشوایان معصوم و از جمله امام رضا علیه السلام به لحاظ انتساب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز به دلیل برخورداری از کمال تقوا و موقعیت علمی و فضایل اخلاقی، از محبوبیتی ویژه و پایگاه عمیق مردمی برخوردار بودند. این موقعیت، همان چیزی است که همواره خاندان بنی امیه و بنی عباس را نگران می کرد. در زمان مأمون نیز نفوذ معنوی و اجتماعی امام رضا علیه السلام امری مشهود بود و مایه نگرانی دستگاه خلافت شد، تا آنجا که ابونواس در اشاره به موقعیت اجتماعی و مردمی آن حضرت و هشدار به مأمون نسبت به موقعیت امام، خطاب به وی گفت: «هَذَا الَّذِي بِجَنَبِكَ وَاللَّهِ صَنَّمُ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ به خدا سوگند این مرد که در کنار تو است، بتی است که جدا از خدا پرستش می شود (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ۱۶۱/۲).

این نگرانی مأمون بود که وی را بر آن داشت تا امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو فراخواند و تحت نظارت خود قرار دهد. این بخش از سخنان او اشاره ای به انگیزه او دارد که گفت:

«وَقَدْ حَشِينَا أَنْ تَرْتَكِنَاهُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ أَنْ يَنْتَفِقَ عَلَيْنَا مِنْهُ مَا لَا نَسُدُّهُ وَيَأْتِي عَلَيْنَا مِنْهُ مَا لَا نُطِيقُهُ»؛ از این ترسیدیم که اگر او (امام رضا علیه السلام) را به حال خود واگذاریم، چنان رخنه ای در کار ما پدید آید که نتوانیم آن را ببندیم، و چنان مشکل برای ما خلق شود که تاب تحمل آن را نداشته باشیم (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸۳/۴۹).

### ۴. مغلوب کردن امام با تشکیل جلسات مناظره

مأمون که در ثمربخشی بسیاری از نقشه های خود علیه امام رضا علیه السلام ناکام مانده بود، نقشه ای دیگر طراحی کرد، آن نقشه این بود که خواست با استفاده از دانشمندان برجسته دیگر ادیان و عالمان کلامی در برگزاری مناظرات علمی با امام رضا علیه السلام تا حدودی شخصیت آن حضرت بشکند و از چشم دیگران ساقط کند. سخن مأمون به سلیمان مروزی معتزلی، شاهدی زنده بر این نیت مأمون است که خطاب به وی گفت:

«إِنَّمَا وَجَّهْتُ إِلَيْكَ لِمَعْرِفَتِي بِقَوَّتِكَ وَ لَيْسَ مِرَادِي إِلَّا أَنْ تَقْطَعَهُ عَنْ حُجَّةٍ وَاحِدَةٍ فَقَطْ»؛ من به این دلیل به شما روی آورده‌ام و این را از شما می‌خواهم که شما را خوب می‌شناسم و به توان شما در امر جدل شناخت دارم، منظور من جز این نیست که بتوانی او را با برهانی قاطع درهم شکنی (طبرسی، ۱۳۸۳: ۲ / ۱۷۸).

### جمع بندی و نتیجه‌گیری

تا پیش از آمدن امام رضا علیه السلام به ایران و ورود آن حضرت به دستگاه خلافت عباسی، برخی افراد، امامان معصوم علیهم السلام را افرادی سیاست‌گریز می‌پنداشتند و چنین تصور می‌کردند که آنان، تنها به امور دینی و فقهی می‌پرداختند و با درپیش گرفتن تقیه، کار سیاست و مدیریت جامعه را به دیگران وانهادند، اما با آمدن آن حضرت به ایران و پذیرش ولایتعهدی خلیفه وقت عباسی، بسیاری از سؤال‌ها و تصوراتی نادرست که در این باره وجود داشت، پاسخ داده شد.

هرچند امام رضا علیه السلام با ورود به دستگاه خلافت عباسی، بسیاری از پرسش‌هایی را که درباره سیاست و همکاری خاندان عصمت با حکومت وجود داشت، پاسخ دادند، اما در کنار این حرکت سیاسی و بی‌سابقه آن حضرت، برخی پرسش‌های دیگر به وجود آمد که نیازمند طرح و پاسخ‌گویی است. یکی از این پرسش‌ها که به آمدن آن حضرت به ایران مربوط می‌شود، این است که باید دید آیا آمدن امام به پیشنهاد شخص مأمون بود یا فضل بن سهل؟ و در هر دو صورت آیا انگیزه آنان از این اقدام، خدمت به امام رضا علیه السلام و فرهنگ شیعی بود یا انگیزه‌ای دیگر در سر داشتند؟

در این باره چهار احتمال وجود دارد که این تحقیق توانسته آنها را همراه با نقد و نظر تبیین کند، و سرانجام دیدگاه درست را برگزیند و آن را با دلایل محکم و شواهد تاریخی اثبات کند و به خوانندگان فرهیخته و تشنگان تاریخ سیاسی امام رضا علیه السلام تقدیم نماید.

### منابع

۱. قرآن کریم.

۲. ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۶ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، *الامالی*، مؤسسه بعثه، قم، ۱۴۱۷ق.
۴. \_\_\_\_\_، *التوحید*، جامعه مدرسین، قم، بی تا.
۵. \_\_\_\_\_، *علل الشرایع*، ترجمه و تحقیق محمدجواد ذهنی، مؤمنین، قم، ۱۳۸۶ش.
۶. \_\_\_\_\_، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، مؤسسه اعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۷. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبتین*، المكتبة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۵ق.
۸. امین، سید محسن، *اعیان الشیعه*، دار التعارف، بیروت، بی تا.
۹. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، *مدینه المعاجز*، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۵ق.
۱۰. زیدان، جرجی، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهرکلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *تاریخ الخلفاء*، بی تا، بیروت، بی تا.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، دارالنعمان، نجف، ۱۳۸۶ق.
۱۳. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ش.
۱۴. عبدالقادر، احمد یوسف، *زندگانی علی بن موسی الرضا* علیه السلام *از تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه غلامرضا ریاضی، زوار، مشهد، بی تا.
۱۵. عطاردی، عزیزالله، *مسند الإمام الرضا* علیه السلام، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، مشهد، ۱۴۰۶ق.
۱۶. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.
۱۷. مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، دارالهجره، قم، ۱۴۰۴ق.
۱۸. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، صدرا، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد*، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۰. منشی کرمانی، ناصرالدین، *نساتم الأسحار من لطائم الأخبار*، تصحیح جلال الدین حسینی، اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴ش.